

تأثیرپذیری ملک‌الشعرا بهار از فردوسی

هاشم صادقی محسن‌آباد* محمدجعفر یاحقی**

دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

هدف این مقاله بررسی تأثیرپذیری ملک‌الشعرا بهار از فردوسی است. به این منظور پس از بیان مختصری در مورد زندگی بهار در ارتباط با شاهنامه و شاهنامه پژوهی، تأثیرپذیری بهار از فردوسی در سه قسمت: ستایش فردوسی و شاهنامه، صحنه‌پردازی‌ها و توصیفات حماسی و کارکرد تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوانش بررسی شده است. شواهد تأثیرپذیری از دیوان استخراج شده و در صورت نیاز ارتباط آن با مسایل اجتماعی و سیاسی زمان سرایش اشعار واکاویده شده است. نتیجه این که بهار در دوره‌های مختلف زندگیش مواضع و جهت‌گیری‌های مختلفی داشته و به تبع آن، از شاهنامه تأثیرات گوناگونی پذیرفته است.

واژه‌های کلیدی: تصاویر شاهنامه‌ای، شاهنامه، فردوسی، ملک‌الشعرا بهار.

۱. مقدمه

جایگاه رفیع شاهنامه در پهنه‌ی ادب فارسی بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که در کنار قرآن که فرهنگ الهی و دینی ادبیات فارسی است، شاهنامه را فرهنگ بومی و مردمی آن دانسته‌اند.^۱ به سبب این جایگاه و تقدم تاریخی شاهنامه، آثار بعد از آن متناسب با

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی sadeghi.hashem62@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی mgyahaghi@yahoo.co.uk

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۵/۲

گونه (ژانر) و درونمایه‌ی خویش، از نظر زبانی و موضوعی، از شاهنامه بهره‌های فراوان برده‌اند. در این میان تأثیرپذیری شاعران بزرگی چون مولوی، سعدی، خاقانی، حافظ و ... از شاهنامه، نشان‌دهنده‌ی جایگاه مهم این کتاب و گستره‌ی نفوذ و تأثیر آن بر ادب فارسی است.^۲

مسأله‌ی اساسی این مقاله بررسی تأثیرپذیری ملک‌الشعرا بهار از فردوسی است. بهار از معدود کسانی است که هم در حوزه‌ی تحقیق، از پژوهش‌گران پیش‌رو، صاحب‌نظر و برجسته به شمار می‌آید و هم در شعر و سخنوری و بویژه قصیده‌سرایی موفق بوده است؛ به طوری که وی را بزرگ‌ترین قصیده‌سرای چندین قرن اخیر و یکی از سه چهار قصیده‌سرای بزرگ تاریخ هزار و دویست ساله‌ی شعر دری دانسته‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۲-۱۳) با عنایت به اشراف بهار بر تاریخ ادبیات و عشق و علاقه‌ی وافر وی به فردوسی که مقالات متعدد و اشعار فراوان وی گواه آن است، فرضیه‌ی اصلی این مقاله آن است که بهار علاوه بر تأثیرات زبانی و صحنه‌پردازی‌ها، در دوره‌های مختلف زندگی پرفراز و نشیب و به تبع آن جهت‌گیری‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، از شاهنامه به اشکال مختلفی تأثیر پذیرفته است.

در این مقاله موضوع تأثر بهار از فردوسی و شاهنامه در سه قسمت بررسی شده است: ستایش فردوسی و شاهنامه؛ صحنه‌پردازی‌ها و توصیفات حماسی و کارکردهای تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان بهار.

۲. بحث و بررسی

محمدتقی بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ ه. ش) در سال ۱۲۸۳ ه. ش پس از درگذشت پدرش قصیده‌ای در مدح مظفرالدین شاه می‌نویسد و به تهران می‌فرستد که به خاطر آن، لقب ملک‌الشعرا آستان قدس به او تفویض می‌شود. (سپانلو، ۱۳۸۲: ۱۰-۱۱) وی در طول عمرش، سال‌های پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشت که از زمان آشنایش با انقلاب مشروطه و قدم‌نهادن در عرصه‌ی اجتماع و سیاست، هیچ‌گاه خالی از دغدغه‌ی عدالت‌خواهی، آزادی‌اندیشی و شور وطن‌دوستی نبود و در واقع در تمامی این سال‌ها؛ چه آن‌جا که «حیات سیاسی‌اش به کوچه‌ی بن‌بست رسیده بود.» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ط) و چه هنگامی که یکی از فعالان عرصه‌ی سیاسی بود، عمرش را در مبارزه و پیکار با

استبداد و استعمار و نجات ایران و کوشش برای پیشرفت آن گذراند. در فهرست آثار بهار، هفت مقاله‌ی مستقل و یک خطابه در حوزه‌ی شاهنامه‌شناسی وجود دارد.^۳ بهار در تصحیح خود از شاهنامه، حاصل تأملاتش را بر حاشیه‌ی آن می‌نگاشت. به طوری که بهار را می‌توان از پیش‌گامان شاهنامه‌شناسی علمی در ایران دانست.^۴ علاوه بر این، او در اشعارش نیز بارها به ستایش فردوسی و شاهنامه پرداخته و از شخصیت‌های شاهنامه و مضامین آن در اشعارش سود جسته است. علاوه بر اقبال عمومی که شعرا و نویسندگان پس از فردوسی به شاهنامه نشان داده و در آثار خویش از آن تأثیر پذیرفته‌اند و بهار هم بنابر همین سنت، در اشعار خود از آن تأثیر پذیرفته است، اقبال بهار به شاهنامه و انعکاس گسترده‌ی آن در اشعارش دلایل دیگری نیز دارد. یکی از دلایل توجه بهار به شاهنامه، زاییده‌ی محیط مقارن نهضت مشروطیت و هیجان افکار عمومی و انتظارشان از ارباب قلم است. بهار با در نظر گرفتن ایدئولوژی و مرام غالب آن دوره، با اتکا به تاریخ کهن این سرزمین، از ملیت ایرانی تجلیل و منشأ ملی و مردمی حکومت را تبلیغ می‌کند.

دلیل دوم این است که بهار آشنایی گسترده و وسیعی با ادب کهن دارد و به خاطر این توغل، شیفته‌ی شیوه‌های کهن است و به آن عشق می‌ورزد و از شاعران گذشته در اشعارش با احترام و توقیر یاد می‌کند. اندرز سعدی، عشق فرخی و هجو انوری را می‌ستاید^۵ و فردوسی را سخنوری می‌داند که در سخن «نعود بالله پیغمبر است، اگر نه خداست.» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۴۱) در این میان، بهار به فردوسی و شاهنامه عنایتی خاص دارد. بهار شعر را به سه نوع اخلاقی، وصفی و روایی تقسیم می‌کند. او فردوسی را بزرگ‌ترین نماینده‌ی شعر اخلاقی می‌داند. (بهار، ۱۳۵۱: ۷-۸) بهار عقیده دارد که در اشعار وصفی نیز فردوسی به قدری جلو رفته است که نمی‌توان مدعی شد که بهتر از او می‌توان گفت. (همان، ۱۵) از نظر بهار، در اشعار روایی که وقایع تاریخی، سرگذشت‌ها، قصه‌ها و حسب‌حال‌ها را حکایت می‌نمایند اگر محسنات فوق‌الذکر دخیل شود در حقیقت جامع تمام نکات خواهد بود، چنانکه شاهنامه از این قبیل است. (همان، ۱۵)

در حقیقت، بهار شاهنامه را جامع این سه نوع شعر می‌داند و مثنوی‌های دیگر را در مرتبه‌ای پایین‌تر از شاهنامه قرار می‌دهد و معتقد است که مثنوی‌های دیگر یا به لحاظ

اخلاقی یا از جنبه‌ی وصفی و روایی، ضعیف هستند. برای نمونه، از سه اثر بزرگ (بوستان سعدی، خمسه‌ی نظامی، مثنوی مولوی) نام می‌برد و در هریک از آن‌ها ضعفی می‌بیند: «بوستان سعدی را با اینکه دارای حکایات و روایات است، نمی‌توان یک کتاب شعر روایی و نقلی نامید، زیرا سعدی قصدش فقط بیان اخلاق و دستور معیشت عمومی بوده، این است که نه جنبه‌ی وصفی را دارا و نه هم مرتبه‌ی نقلی و روایی را حائز است و در دو صفت اخیر از شاهنامه عقب مانده و مثنویات نظامی و وحشی و جامی و ملای روم نیز هر کدام فاقد یکی از مراتب اولویت شعری‌اند. مثلاً در خمسه‌ی نظامی احساسات و هیجان‌ها و اخلاق عمومی کم‌تر و بی‌قدرت‌تر دیده می‌شود. در مثنوی، مولوی همه‌چیز را با همه چیز مخلوط نموده و به‌قدری فلسفه و تحقیق و معلومات متراکمه‌ی متنوعه را در هم ریخته است که نمی‌توان استفاده‌ی ادبی به‌طور مطلق از آن نمود و در همان بین هم همه قسم شعر می‌توان از آن استخراج کرد.» (همان، ۱۶) در مورد جامعیت شاهنامه در دیوان بهار نیز چنین آمده است:

بهترین شعری از این اقسام در شاهنامه است

از مدیح و وصف و عشق و پند چون خوش بنگری

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۸۰)

دلیل سوم این تأثیرپذیری گسترده از شاهنامه، محیط اجتماعی خراسان و بستر خانوادگی بهار است. او در خانواده‌ای متولد شد که از همان اوان کودکی با شاهنامه آشنا و مانوس شد. در هفت سالگی، شاهنامه را نزد پدر در ایام تعطیل می‌خواند و چنان‌که خودش می‌گوید، شاهنامه به طبع و ذوق او کمک شایانی کرده است؛ به‌نحوی که بعد از یک دوره خواندن شاهنامه در همان کودکی، این بیت را در بحر شاهنامه می‌سراید و مورد تمجید پدر واقع می‌شود:

تَهْمَتَن پِیوَشَیْد بَیْر بَیْآن بَیامد بَه مِیْدان چو شِیر ژِیْآن

(عرفانی، ۱۳۳۵: ۳۹)

بهار آن‌قدر با شاهنامه مانوس بود که حتی در زندان و تبعید و هنگام بیماری در بیمارستان آن را از خود جدا نمی‌ساخت و در طول زندگانی پرفراز و نشیبش، دوازده بار شاهنامه را بازخوانی نمود. (میرانصاری، ۱۳۸۵: ۱۵۹)

۲. ۱. ستایش فردوسی و شاهنامه

توصیفات و ستایش بهار از فردوسی و شاهنامه در سه گروه، قابل تقسیم‌بندی است: سروده‌های ویژه بزرگداشت فردوسی و مقام والای شاهنامه؛ ابیاتی که در ضمن اشعار دیگر به ستایش فردوسی اختصاص یافته است و اشعاری که با موضوعات شاهنامه‌ای سروده شده است.

۲. ۱. ۱. اشعار ویژه بزرگداشت فردوسی

بهار سه قصیده‌ی «فردوسی» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۴۰)، «آفرین فردوسی» (همان، ۵۷۵) و «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا» (همان، ۵۸۰) و مثنوی «نقش فردوسی» (همان، ج ۲: ۳۳۵) را در بزرگداشت مقام فردوسی سروده است. در این جا برای پرهیز از درازی سخن، نمونه بیت‌هایی از این اشعار آورده می‌شود و مطالعه‌ی دقیق آن‌ها در دیوان بهار به خوانندگان علاقه‌مند سپرده می‌شود.

در سال ۱۳۰۱ بهار، مقاله‌ای با عنوان «قبر فردوسی» در تشویق به عمارت قبر فردوسی نوشت و از ویرانی آن انتقاد کرد که در نوپهار هفتگی چاپ شد. بعد از آن قصیده‌ی «فردوسی» وی در تهران انتشار یافت. در ضمن این قصیده‌ی غرأ، ابیاتی آمده که نشانه کمال عشق و علاقه‌ی بهار به فردوسی است:

به صد نشان، هنر اندیشه کرده فردوسی نعوذبالله پیغمبر است اگر نه خداست
ثنا کنیم تو را تا که زنده ایم به دهر که شاهنامه‌ات ای شهره‌مرد، مَحیی ماست
(همان، ۳۴۱)

در سال ۱۳۱۳ شمسی، دولت ایران درصدد برآمد که به مناسبت هزارمین سال تصنیف شاهنامه‌ی فردوسی، جشنی بزرگ برپا سازد. در نتیجه، جشن‌های بزرگ و باشکوهی در تمام شهرهای ایران، خاصه تهران و مشهد، برپا شد و از جمع‌کنندگانی از دانشمندان و مستشرقان جهان برای شرکت در این مراسم، دعوت به عمل آمد. در خلال مجالس جشن و کنفرانس‌ها، هریک از ادبای ایرانی و مستشرقان خارجی، در تجلیل مقام فردوسی آثار گران‌بهایی از خود به یادگار گذاشتند. بهار که خود از دیرباز مفتون و هواخواه فردوسی بود، دو قصیده‌ی «آفرین فردوسی» و «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا» را به مناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی، سرود که مورد توجه و تحسین همگان قرار گرفت. قصیده‌ی ۸۱ بیتی «آفرین فردوسی» به مطلع:

آنچه کوروش کرد و دارا، و آنچه زردشت مهین زنده گشت از همّت فردوسی سحرآفرین
(همان، ۵۷۵)

و قصیده ۴۵ بیتی «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا» که در ضمن آن، قطعه‌ی معروف «در
شعر سه تن پیمبرانند» (از جامی و گویا عبدالله هاتقی) که انوری را در کنار فردوسی و
سعدی، جزو پیامبران شعر پارسی می‌داند^۷ چنین نقد می‌کند:

با چنان حشمت که بودند آن اساتید بزرگ مال و نعمت در کنار و فضل و حکمت‌برسری
بندگان بودند و شاگردان بر استاد طوس زان که بودش بر سخن‌سنجان دوران، سروری
من عجب دارم از آن مردم که هم‌پهلوی نهند در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
انوری هرچند باشد اوستادی بی‌بدیل کی زند با استاد طوس، لاف همسری؟
سحر هر چندان قوی عاجز بود با معجزه چون کند با دست موسی سحرهای سامری؟
(همان، ۵۸۰)

۲.۱.۲. ابیاتی که در ضمن اشعار دیگر به ستایش فردوسی اختصاص یافته

علاوه بر اشعاری که بهار به طور ویژه برای بزرگداشت فردوسی سروده، در ضمن
اشعار دیگر نیز ابیاتی دارد که به ستایش فردوسی می‌پردازد. از جمله در قصیده‌ی «جزر
و مدّ سعادت» در ضمن بیان تاریخ ایران، هنگام روایت تاریخ سامانیان، از خدمت
فردوسی یاد کرده و آرزو می‌کند تا آرامگاهی درخور مقام و شأن او ساخته شود:

فردوسی آمد و سخن از چرخ برگذاشت بر طرز پهلوانی و بر یاد پهلوان
آنک به خاندان عجم کرد خدمتی کان هیچ‌گه نمی‌رود از یاد خاندان
ارجو که کهنه تربت او نو شود که هست دولت جوان و مُلک جوان و مَلِک جوان
(همان، ج ۱: ۳۹۴)

یک سال پس از جلوس رضاشاه، بهار چهار خطابه را بر سبیل اندرز و انتقاد، سرود
و در عید نوروز سال ۱۳۰۵ در برابر شاه خواند. در خطابه‌ی دوم این شعر، بهار ضمن
بیان تاریخ پادشاهان و نیاکان، شعر فردوسی و «خدمت او به خاندان عجم» را این‌گونه
بیان می‌کند:

یافت ز فردوسی شهنامه‌گوی شاعری و شعر و زبان، آبروی
شهرت آن پادشاهان از زمین رفت از این کار به چرخ برین
نام نکوشان به جهان دیر زیست خوب‌تر از نام نکو هیچ نیست
(همان، ج ۲: ۱۷۶)

روز دهم مهرماه ۱۳۲۴ شمسی، از مجسمه‌ی فردوسی که از طرف پارسیان هند اهداء شده بود، در میدان فردوسی شهر تهران پرده‌برداری شد. بهار قصیده‌ی «مجسمه‌ی فردوسی» را که بدان مناسبت و در ستایش فردوسی سروده بود، در همان مجلس خواند: ای حکیم نامی ای فردوسی سحر آفرین ای به هر فن در سخن چون مرد یک‌فن‌اوستاد شور احیاء وطن گر در دل پاکت نبود رفته بود از ترک و تازی هستی ایران به باد (همان، ۶۶۶)

۲.۱.۳. اشعاری که با موضوعات شاهنامه‌ای سروده شده‌اند

در دیوان بهار، سه قطعه شعر با موضوعات شاهنامه‌ای وجود دارد: قصیده‌ی مفصل «رستم نامه» در ۱۰۴ بیت به مطلع:

شنیده‌ام که یلی بود پهلوان رستم کشیده سر ز مهابت بر آسمان رستم
(همان، ج ۱: ۴۴۲)

بهار در این شعر، رستم، جهان پهلوان شاهنامه را به عنوان نماینده‌ی اندیشه‌ی عهد کیان و ایران باستان در مقابل یک نماینده‌ی نسل سودجو و فاسد عصر خود قرار می‌دهد و از رهگذر مقایسه‌ی ارزش‌های اخلاقی و انسانی دو عصر متفاوت، به مردم روزگار خویش که فاقد مردانگی و شرف هستند، با نیش و کنایه، طعنی تلخ می‌زند و با نگاهی آمیخته به رشک و حسرت، به شکوه و عظمت گذشته‌ی ایران می‌نگرد.

مثنوی مستزاد «جنگ تهمورث با دیوها» (همان، ج ۲: ۲۶۵) افسانه‌ای است ناتمام، مربوط به پیدایش بنی‌آدم یا کیومرث و اولاد او در سرزمین ایران که با دیوها و مهاجمان متعرض به ایران، هند و سرندیب، جنگ‌های طولانی کرده‌اند و عاقبت، تهمورث بر دیوها ظفر یافته و سلطنت روی زمین را از دست پری‌زادان دیوسیرت به قهر و غلبه بیرون آورده و از آن جهت «تهمورث دیوبند» لقب یافته است. نمونه‌ی دیگری که با موضوع شاهنامه‌ای سروده شده مثنوی ناتمامی است با عنوان «داستان رستم و اسفندیار» (همان، ۳۳۶)

۲.۲. صحنه‌پردازی‌ها و توصیف‌ها حماسی

استفاده از واژگان ویژه‌ی رزم‌آوری و ساختن تصاویر حماسی در اشعار غیرحماسی، از سنت‌های متداول شعر فارسی است. در بیش‌تر این موارد، کاربردهای تشبیهی، استعاری

و نمادین رزم‌افزارها و صحنه‌ها اراده می‌شود. در شعر بهار، نمونه‌های فراوانی از این حماسه‌پردازی‌ها دیده می‌شود:

جوشن‌پوشی ز مشک بر مه روشن بر مه روشن همی که پوشد جوشن؟
آن‌چه به من کرد طره‌ی تو نکرده است با جگر اشکبوس، تیر تهمتن
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۱۲)

بیان مضامین تغزلی با تصاویر کاملاً حماسی، نشان‌دهنده‌ی ذهنیت حماسی بهار است. در شعر بهار «ابر، خدنگ تگرگ می‌افکند و آب، جوشن می‌پوشد» (همان، ۱۹۰) و «کوه، از سیم کله‌خود به سر و از آهن، به میان کمربند دارد» (همان، ۳۵۳) در این جا به ذکر چند نمونه از صحنه‌پردازی‌های حماسی بسنده می‌شود:

غرآن همی برآید ابر از کوه چون کوس بر کشیده یکی لشکر
برف از ستیغ کوه فروغلطد هر صبح کافتاب کشد خنجر
(همان، ۱۱۵)

به کتف‌دشت یکی جوشنی است مینارنگ به فرق کوه یکی مغفری است سیم‌اندود
سپهر گوهر بارد همی به مینا، درع سحاب لؤلؤ پاشد همی به سیمین، خود
به طرف مرز بر، آن لاله‌های نشکفته چنان بود که سر نیزه‌های خون‌آلود
(همان، ۳۲۸-۳۲۹)

علاوه بر این، بهار استعاره‌ها و مشابه‌های مبتنی بر نام‌ها و روایات شاهنامه‌ای متنوعی را برای تصویرسازی به‌کار گرفته و توصیف‌های رنگارنگ و هنرمندانه‌ای پرداخته است. در شعر او «خورشید زرد»، به «کُله دارا» (همان، ۱۱۵)، «باده» به «خون سیاوش» (همان، ۱۵۸)، «تاییدن مهر از شفق مغرب بر کوه دماوند» به «رخ ضحاک که فریدون، رخ خود بدو نموده است» (همان، ۵۷۳) و ... تشبیه شده است.

بهترین این نوع تصویرسازی‌ها توصیف ماه‌ها و فصول سال است که در آن‌ها، به منظور تصویرگری به‌طور مکرر و پیاپی، از نام‌های شاهنامه‌ای استفاده شده است:

بگذشت آن کافراسیاب خزان	آید به ملک چمن
کآذر مهش آذر فروزد به جان	با نیروی تهمتن
بگذشت آن کز جانب مهرگان	تازد به تلّ و دمن
کاردیبهشت آید چو اسفندیار	با گرزهی گاوسر (همان، ۱۷۱)

در حوزه‌ی توصیف و تصویرپردازی، بهار حتی برای وصف احوال گوناگون خود نیز از اشارات و تشبیهات شاهنامه‌ای بهره‌گرفته است و وضعیت خود را در زندان به بیژن تشبیه می‌کند:

در چاه بلا مانده‌ام چو بیژن ای میر تهمتن خبر نداری
(همان، ۵۵۷)

مانده در شهر اصفهان محبوس اصفهان گشته چاه و، من بیژن
(همان، ۵۵۸)

۲.۳. کارکردهای تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان بهار

۲.۳.۱. مدح

بهار اشعاری در زمینه‌ی مدح سروده است که تعدادی از آن‌ها در مدح و منقبت پیامبر و امامان است و تعدادی نیز در مدح حکام، که گاه از سر طوع و گاه از سر اجبار سروده شده است. استفاده از تصاویر شاهنامه‌ای در اشعار مدحی، از سنت‌های رایج شعر فارسی است. بهار نیز بنابر همین سنت ادبی، در اشعار مدحی خویش به کرات از نام‌ها و داستان‌های شاهنامه بهره‌گرفته و گاه ممدوحان را به پهلوانان و شهریان شاهنامه تشبیه کرده و گاه ممدوحان را بر آن‌ها برتری داده است. طبق بررسی آماری نگارنده، بسامد تشبیه (همسان‌سازی ممدوح) در دیوان او (۱۳ بار) بیش‌تر از نمونه‌های ترجیح ممدوح (۶ بار) است. تشبیه و همانندی به شاهان و دلاوران شاهنامه در دوره‌هایی است که به این افراد به دیده‌ی احترام نگریسته می‌شود و از آن‌جا که به حکم قواعد بلاغت در تشبیه، مشبّه‌به از مشبّه قوی‌تر است، مرتبه‌ی قهرمانان اساطیری و پهلوانان و بزرگان پیشین از کسانی که به آن‌ها همانند شده‌اند، فراتر است. (ر.ک. مولایی، ۱۳۷۹: ۱۳۱) بهار ممدوحان خود را به جم، فریدون، کیکاووس، کیخسرو، کیقباد، کاوه، رستم و طوس تشبیه کرده است. از جمله این‌که سایه‌ی چتر مظفرالدین شاه هم‌سنگ رایت منصور کاویان (همان، ۶۴) و خودش وارث تخت و کلاه و ملک فریدون است. (همان، ۸۵) محمدعلی‌شاه را خسرو جم‌آستان و سلطان افریدون بساط (همان، ۶۸) و جم‌رتبه می‌داند (همان، ۱۰۹) در شعرش ستارخان و باقرخان به‌سان رستم دستان و طوس بن نوذر هستند (همان، ۲۵۰) و احمدشاه را کی‌کاووس ثانی و

فریدون (همان، ۲۷۹) خوانده است. بهار قصاید «از زندان» و «بهار اصفهان» را در مدح رضاخان سرود و او را جان‌شین کوروش و دارا (همان، ۴۶۶) و جم‌جاه (همان، ۵۴۸) دانست. این قصاید در حقیقت درخواست آزادی از زندان بود؛ اما شاه با این‌گونه مدایح، راضی نمی‌شد؛ بلکه چیزی می‌خواست که معنی خاکساری محض و تسلیم کامل داشته باشد. در نتیجه، بهار در سال ۱۳۱۲ش، قصیده‌ی ترجیع‌بند «وارث طهمورث و جم» را به درخواست مرحوم فروغی رئیس‌الوزرای وقت، سرود و از اصفهان به تهران فرستاد (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۶۶) و این‌گونه او را مدح کرد:

از نهیب او دد و دیو فتن گم شد از مازندران روزگار
 لاجرم چون پور دستان، اوفتاد نام او در هفت‌خوان روزگار
 مالک الملک معظم پهلوی وارث طهمورث و جم پهلوی
 (همان، ۵۷۰)

همان‌طور که مشاهده شد، در این موارد بهار ممدوح خود را به شهریاران و پهلوانان شاهنامه تشبیه کرده است؛ اما در مواردی اندک، ممدوحان بر شاهان و قهرمانان شاهنامه‌ای ترجیح داده شده‌اند:

جم‌رتبه، محمدعلی، آن شاه که اوراست صد بنده به درگه چو فریدون و سکندر
 یک بنده‌ی او تاج گرفت از در دارا یک برده‌ی او تاج ربود از سر قیصر
 (همان، ۵۸)

یا در مدح رکن‌الدوله آورده است:

آن را که تو منشور سخا بازفرستی بحر است ز خدام و سحاب است ز عمال
 روزی که همای علمت بال گشاید سیمرغ‌نشان گردد نام پسر زال
 (همان، ۷۳)

در یک مورد هم ترجیح ممدوح به دلیل دینی و عقیدتی است، از آن جمله آن‌که در مدح مظفرالدین شاه می‌گوید:

افسر کاووس را به زیر پای گذارد تا شده محکم ز شاه طوسش بازو
 (همان، ۶۵-۶۶)

البته باید این نکته را هم در نظر گرفت که مدیحه‌های بهار در ردیف مدیحه‌های سنتی درباری قرار نمی‌گیرد و بهار شاعری مدیحه‌سرا، به معنی اصطلاحی آن نبوده

است. مدیحه‌سرایی و شعر درباری، معانی خاصی دارد که با توجه به آن باید شعر شاعران را مورد بحث و بررسی و انتقاد قرار داد. حقیقت آن است که ارتباط شاعران مدیحه‌سرا و ممدوحان بر نوعی معامله‌ی پوشیده و نامستقیم مبتنی بود. شاعر برای کسب معیشت و گذران عمر و یافتن حامی هنرشناس و ادب‌پرور، چنین ممدوحی می‌جست و طبع شعرش را به خدمت او می‌گماشت؛ نام ممدوح را جاویدان می‌ساخت و حس خودخواهی او را ارضا می‌کرد. ممدوحان نیز که خریدار این متاع بودند و با یکدیگر در این زمینه هم‌چشمی داشتند، با تعیین مستمری، آن‌ها را از زحمت تأمین معاش آسوده می‌داشتند و با بخشیدن صله‌ها و عطایا بر عزت و تجمل شاعران می‌افزودند. (یوسفی، ۱۳۴۱: ۴۴ به نقل از متینی، ۱۳۶۶: ۵۹۰) بهار که ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی بود، در سال‌های نوجوانی و جوانی، مدّاح پیامبر اسلام و ائمه‌ی اطهار بود و از آن دستگاه، مستمری دریافت می‌کرد. ولی او از دربار قاجاری و پهلوی در برابر اشعارش صله‌ای دریافت نکرده‌است؛ زیرا به معنی اصطلاحی، شاعری مدیحه‌سرا نبوده‌است. او اگر در برخی از اشعارش از مدح پادشاه سخن به میان آورده است، مورد خاصی داشته و برای دفع ضرر آشکاری بوده است؛ به دستور احمدشاه روزنامه‌اش را توقیف می‌کرده‌اند و او نیز به توصیه‌ی دیگران برای آزادی روزنامه، اشعاری را همراه پند و اندرز، در بزرگ‌داشت شاه می‌سروده است. یا هنگامی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳ دوبار زندانی و یک بار تبعید شده بود چندین بار به توصیه‌ی دوستان، اشعاری خطاب به شاه سروده و ضمن ستایش شاه از وی می‌خواست است که او را از بند و زندان رها سازد. در اکثر این مدایح بهار خاکساری نکرده و چون مصلحی وطن‌دوست، از مقامی بالاتر به نصیحت شاه پرداخته است. بدین سبب، قیاس بهار با فرخی سیستانی و قآنی و دیگر شاعران مدیحه‌سرا قیاس مع‌الفارق است. (متینی، ۱۳۶۶: ۵۹۰)

۲.۳.۲. تفاخر به وطن و فرهنگ گذشته

«شعر مشروطه بهترین جلوه‌گاه وطن در مفهوم قومی و اقلیمی آن است... زیرا هر شاعری به‌گونه‌ای و با لحنی ویژه از چشم‌اندازهای جغرافیایی و تاریخی وطن سخن رانده است... به نظر می‌رسد که بهار اوج ستایش‌گری وطن است... او مثل عشقی جلوه‌های زیبای وطن را در خرابه‌های مداین و تیسفون و در جامه‌ی فلان شاهزاده

خانم ساسانی نمی‌بیند؛ بلکه وطن برای او، چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ جغرافیایی، از امتداد بیش‌تری برخوردار است. وطن او ایران بزرگی است که از دوران اساطیر آغاز می‌شود و عرصه‌ی جغرافیایی آن بسی پهناورتر از آن است که اکنون هست. ضعف‌ها و شکست‌ها را کم‌تر به نظر می‌آورد و بیش‌تر جویای جلوه‌های پیروزمندانه‌ی وطن است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۹-۴۰)

اشعار بهار در واقع جلوه‌ای از علاقه‌ی او به تاریخ و فرهنگ باستانی است. عشق به ایران باستان و تاریخ آن در سراسر دیوان بهار به چشم می‌خورد. بهار در قصاید خود، مکرر از مآثر گذشتگان یاد می‌کند، این شیفتگی به گذشته و پهلوانان و سرداران قدیم ایران در کلام بهار، معرف علاقه‌ی شدید او به وطن و افتخارهای گذشته‌ی ایران است:

بنگر کاین ملک باستانی از آغاز	جایگه عدل و داد بود نه زی‌در
ملک کیومرث بود و کشور جمشید	جای منوچهر بود و بنگه نوذر
این بود آن کشوری که داد به کاووس	طوق و نگین و سریر و یاره و افسر
طوس سپهد در او فراشته زایت	رستم دستان در او گماشته لشکر
نامه‌ی هر یک برخوان و کرده‌ی هریک	وین سخنان مرا به بازی مشمر

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۳)

در سال ۱۲۸۹ شمسی که محمدعلی شاه مخلوع به پشتیبانی روسیه برای برهم زدن اساس مشروطیت به تهران حمله کرد و قوای ملی به مقابله با او شتافت و او را شکست داد و فراری ساخت، بهار به مناسبت آن، قصیده‌ی «رزم‌نامه» را سروده و در ضمن آن، این‌طور به فرهنگ و تاریخ گذشته‌ی کشورش می‌نازد:

خطه‌ی ایران منزلگه شیران که خداهش	نام پیروزی بنگاشته بر هر سر سنگ
کشوری جای مه‌آبادی و شاهان مدی	مهرتانی چون کیامرذ و چو آذر هوشنگ
آن که جمشیدش برکرد ز کیوان دیهیم	و آن‌که کاووسش بنهاد به گردون اورنگ
شاه کیخسرو او برد چشم تا در مصر	شاه گشتاسب او راند سپه تا در گنگ

(همان، ۲۳۹)

۲.۳.۳. تحریض و تحریک

بهار در بعضی از موارد با برشمردن و تکرار افتخارات و سربلندی‌های ایران در قرون و اعصار پیشین، مردم و مسوولان را برای تجدید مجد و عظمت ایران، به کوشش و

می‌دارد؛ آنان را به اصلاحات نیکو تشویق می‌کند و از سستی و خمودگی بر حذر می‌دارد و در زمان سیطره و استیلای بیگانگان، آن‌ها را به میهن‌دوستی و استقلال‌طلبی تحریک می‌کند.

مسمط ترجیع‌بند «ایران مال شماست» در سال ۱۲۹۰ش، در مقابله با اولتیماتوم روسیه‌ی تزاری سروده و در روزنامه‌ی نوبهار منتشر شد. بهار در این شعر، تمام توان و آگاهی خود را به کار می‌گیرد تا ملت را به جنبش درآورد و با شناختی که از توده‌ی مردم دارد، در این راه از دو محرک نیرومند «غیرت اسلامی» و «جنبش ملی» مدد می‌گیرد:

هان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست مملکت داریوش دست‌خوش نیکلاست
مرکز ملک کیان، در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟
برادران رشید، این همه سستی چراست؟ ایران مال شماست، ایران مال شماست
(همان، ۲۷۱-۲۷۲)

مسمط مستزاد «ای مردم ایران» در بحبوحه‌ی جنگ جهانی، در سال ۱۲۹۴ش، سروده شد؛ هنگامی که اوضاع کشور نابه‌سامان و هرکسی سرگرم حفظ منافع خود بود و هرکدام از مسوولان وظایفشان را به دیگری حواله می‌دادند و مردم سرگردان، به مقامی یا جایی امید و اتکایی نداشتند. بهار در این شعر، آرزو می‌کند که برای رسیدن به استقلال و حفظ مملکت، خون کیانی در رگ ملت به جنبش درآید:

ای وای دریغا که وطن مرد ندارد کس درد ندارد
روئین تنی درخور ناورد ندارد همدرد ندارد

امید که جنبش کند این خون کیانی در ملت آریین
گیرند ز سر، مرد صفت، تازه جوانی چون مردم ژرمن

در ملک نگهداری و ملک‌ستانی کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن
دارند بسی بر ورق دهر، نشانی

(همان، ۲۹۹-۳۰۰)

مخمس «تا کی و تا چند» را بهار در سال ۱۳۰۸ش. در زندان شهربانی سروده و عمال شهربانی را نقد کرده است، در حالی که در هرجا شرف‌نظمیه، حفظ ناموس

است، این‌جا شرف و ناموس، هدف نظمیه است. ملک غارت شده و ملیون تباه گشته‌اند. ملت فقیر و نادار و مخزن شاه از زر آکنده است. در چنین وضعیتی، بهار ملت را به جنبش ترغیب می‌کند؛ او چاره‌ی کار را در این می‌بیند که از ملت، مردی چالاک به درآید و فقط «انقلاب است که آرد گهری چونین پاک»:

ای وطن خواهان سرگشته و حیران تا چند؟ بدگمان و دودل سر به گریبان تا چند؟
کشور دارا نادار و پریشان تا چند؟ گنج کیخسرو در چنگ رضاخان تا چند؟
(همان، ۴۶۹)

لحن حماسی این اشعار با بافت حاکم بر جریان سرودن شعر و زمینه‌ی معنایی آن، تناسب دارد و شاعر به مقتضای حال، با برشمردن و تکرار افتخارات و سربلندی‌های ایران در قرون و اعصار پیشین، مردم را به میهن‌دوستی و تلاش برای عظمت بخشیدن به آن ترغیب می‌کند.

۲.۳.۴. شکایت از روزگار

در بعضی موارد، واکنش بهار نسبت به شرایط اجتماعی و سیاسی شکایت‌گرانه و اعتراض‌آمیز است. شاعر با قدرت تمام، از نظامی که در آن شریران، قاضی هستند و رهنان، امین و دزدان، عسس، انتقاد می‌کند و اصلاحات ناچیز کشور را در مقابل سلب آزادی‌های مدنی، کم‌ارزش تلقی می‌کند. از جمله در قصیده‌ی «شهر بند مهر و وفا» که تحت تأثیر اوضاع ناگوار و حوادث ملال‌انگیزی که عمال شهربانی وقت برای بهار به وجود آورده بودند سروده شده است، از روزگاری که آداب ملک‌داری و آیین معدلت بر باد رفته و از آن جز نامی نمانده است و ناکسان قدر و مرتبت یافته‌اند، انتقاد می‌کند و از ظلم و جور زمام‌داران که نه غم وطن دارند و نه غم مردم در مانده را، زبان به شکایت می‌گشاید:

در شهر بند مهر و وفا دلبری نماند
زیر کلاه عشق و حقیقت سری نماند
....

از بهر پاس کشور جم، رستمی نخاست
وز بهر حفظ بیضه‌ی دین، حیدری نماند
(همان، ۴۸۵)

در سال ۱۳۰۲ ش. هنگام اشغال ایران از سوی لشکریان انگلیسی و روسی، بهار قصیده‌ی ظاهراً ناتمام «صفحه‌ای از تاریخ» را سرود و این‌گونه از مظالم آنان شکایت کرد:

ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد نه بیور اسب کرد و، نه افراسیاب کرد از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد ضحاک خود ز قتل جوانان علاج خواست و آن دیگری به کشتن نوذر شتاب کرد تازی گرفت کشور آئین نو نهاد چنگیز کشت خلق و خراسان خراب کرد کرد انگلیس آن همه بیداد و، بر سری اخلاق ما تباه و جگرها خراب کرد (همان، ۶۴۲)

۲.۳.۵. عبرت

تعلیم و تنبّه با یادآوری مرگ شاهان و پهلوانان ملی ایران و نابودی شکوه آن‌ها، در شعر فارسی پیشینه‌ای دیرینه دارد. شاعران مختلف از سرگذشت شاهان به عنوان آینه‌ی عبرتی استفاده می‌کنند و مخاطبان‌شان را به پند گرفتن از آن فرامی‌خوانند. گویا قدمت عبرت گرفتن از داستان‌های شاهنامه به خود شاهنامه برمی‌گردد:

کجا شد فریدون و هوشنگ و جم؟ ز باد آمده، باز گردد به دم!
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۱۶)

کجا شد فریدون و ضحاک و جم؟ فراز آمد از باد و شد باز دم!
(همان، ج ۶: ۱۱۰)

ز خاک آمد و خاک شد یزدگرد چه جویی تو زین برشده هفت گرد؟
(همان، ۳۸۸)

این سنت در آثار تعلیمی^۸ و دیگر آثار بعد از شاهنامه ادامه پیدا می‌کند و تاریخ و داستان‌های شاهنامه، چونان آینه‌ی عبرتی در پیش چشم خوانندگان قرار داده می‌شود. بهار نیز بنابر همین سنت، برای طرح مناسبت‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی از دوره‌ی محمد علی شاه قاجار تا دوران محمدرضا شاه پهلوی، بارها تاریخ ایران را به تفصیل و یا به اختصار، مدخل بحث اساسی خود قرار داده و مخاطبان خود را که شاهان دوران بوده‌اند، به تأمل در تاریخ ایران و عبرت گرفتن از آن فراخوانده است. این موضوع در «آینه‌ی عبرت» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۱۸)، «لوح عبرت» (همان، ۳۰۶)، «جزر و مد سعادت» (همان، ۳۹۲) و «چهار خطابه» (همان، ج ۲: ۱۷۳) مشهود است. این‌جا به آوردن چند بیت از ترکیب‌بند «آینه عبرت» بسنده می‌شود:

شہ کیومرث از نخست این گنج‌را گنج‌ور بود وز سیامک چهر بیداد و ستم مستور بود

هم از هوشنگش بسی پیرایه و دستور بود هم ز تهمورث دد و دیو و فتن مقهور بود
هم ز جم جان رعیت خرم و مسرور بود باری این کشور از اینان سال‌ها معمور بود
لیک گم کردند مردم راه عدل و راستی تا به ملک از «بیور اسب» آمد بسی ناشاستی
جم در آغاز شهی بگرفت راه و رسم داد لیک در آخر به استبداد و خودرایی فتاد
هم در استبداد شد تا ملک خود بر باد داد آری آری ملک از استبداد خواهد شد به باد
(همان، ۱۱۹)

بهار در این ترکیب‌بند که پس از مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی شاه بر
تخت سلطنت سروده شده است، تاریخچه‌ی مختصر ایران را از ابتدای پادشاهی
کیومرث تا آخر دوره‌ی مظفرالدین شاه به رشته‌ی نظم در آورده است تا اعمال و کردار
پادشاهان قدیم، آینه‌ی عبرتی برای او باشد و در پایان، آمرانه به نصیحت او می‌پردازد
و وی را از استبداد برحذر می‌دارد و به داد و دهش می‌خواند.

۲. ۳. ۶. استهزا

در قصیده‌ی «استهزاء» که در سال ۱۳۰۳ش، پس از بازگشت سردار سپه از جنگ
خوزستان به تهران و بستن طاق نصرت‌ها و غیره سروده شد، بهار با استفاده از تصاویر
شاهنامه‌ای، به استهزای سردار سپه می‌پردازد:

رستم از کارزار می‌آید شیر نر از شکار می‌آید
تو بمیری که بعد جنگ جمل صاحب ذوالفقار می‌آید
....

سربلند از فتح خوزستان پهلوان نامدار می‌آید
گویای اسفندیار روئین‌تن فاتح کارزار می‌آید
وه چه روئین‌تنی که هندنبورگ در برش خاکسار می‌آید
(همان، ۳۸۷)

۲. ۳. ۷. تحذیر

بهار برای انذار و تحذیر نیز از مضامین شاهنامه‌ای سود جسته است و به حاکمان
گوشزد می‌کند که به یاد داشته باشند که «هرچه سلطان قادر آید مردم از او قادرترند» و
قهرمانی چون کاوه را مأمور ریشه‌کن کردن ظلم ضحاک زمان خواهند کرد. او در

قصیده‌ی کوتاه «به شکرانه‌ی بازوی قوی» در هیأت ناصحی منذر، خطاب به رضاشاه این‌گونه می‌گوید:

منما غضب بر اهل ادب تا نه نو شود فردوسی و ملامت محمود غزنوی
(همان، ۶۰۳)

بهار در سال ۱۳۰۸ش در زندان رضاشاه محبوس است. شاعر تنها گناه خود را فضل و دانش می‌داند و معتقد است فقط به این جرم که زمانی از آزادی دفاع کرده است در حبس به سر می‌برد. او در همین سال، قصیده‌ی «حبسیه» را می‌سراید و او را از کینه‌کشی و انتقام‌جویی بر حذر می‌دارد:

کینه‌جویی نیست باری درخور مردان مرد کاین صفت، دوراز بزرگان، شیوه‌ی دونان بود
گر زبردستی کشد از زیردستان انتقام سرنگون گردد اگر خود رستم دستان بود
(همان، ۴۶۷)

پس از شهریور ۱۳۲۰ش. که اوضاع ایران به علت جنگ عمومی و تجاوز قوای بیگانه به داخل کشور دگرگون شد، رضاشاه از تخت کناره گرفت و فرزند او جانشین وی شد. ملک‌الشعرا بهار که از رژیم سابق، ناراضی بود قصیده‌ی «حب‌الوطن» را به رسم پند و اندرز سرود و خشم و قدرت مردم را این‌گونه به او گوشزد نمود:

دل منزّه ساز با خلق خدا شو مهربان لطف شه بر خلق شیرین‌تر ز قند و شکر است
هرچه سلطان قادر آید مردم قادرترند گوش‌ها بر داستان کاهوی آهنگر است
(همان، ۶۴۱)

۲. ۳. ۸. حسرت به گذشته

بهار بارها در اشعار خود حوادث ایران را یکی بعد از دیگری مورد بحث قرار داده و با حسرت از گذشته‌ی ایران و عظمت آن یاد می‌کند. گذشته‌ی ایران را به یاد می‌آورد و از این‌که دیگر از آن دوره‌های عظمت، خبری نیست خون دل می‌خورد. از جمله در «سفرنامه» (همان، ج ۱: ۲۶۸) که در ماه محرم سال ۱۲۹۰ش. به مناسبت فشار روس‌ها که چندی قبل به دولت ایران اولتیماتوم داده و شوستر آمریکایی را از ایران خارج کرده بودند، سروده شد:

به شهر ری شدم از دشت خاور بدیدم کار ملک و کار کشور
بدیدم کشوری خالی ز مردم همه دیوان فتاده یک به دیگر...

تهی تخت جم از جمشید والا جدا تاج کی از دارای اکبر
نه برپا مانده از کاووس، بنگاه نه برجا مانده از گشتاسب، افسر
(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۶۸)

و یا در قصیده‌ی تمام مطلع «پائیز و زمستان» (همان، ج ۱: ۶۰۷) که بهار آن را در سال
۱۳۱۶ش. در وصف پاییز و زمستان سرود و در پایان، شمه‌ای از وضع کشور و
چیره‌شدن زشتی‌ها بر زیبایی‌ها سخن گفت:

دریغا کشور ایران بدین حال زار اندر دریغا آن دلیری‌ها به چندین روزگار اندر
چه شد رستم که هر ساعت بدشت کارزار اندر گرمی جان سپر کردی به پیش شهریار اندر؟
بر گودرزِ بل، هفتاد پور نامدار اندر به میدان داده جان هر یک به عزّ و افتخار اندر
(همان، ۶۰۸)

و از آن جمله و آخرین بار در سال ۱۳۲۷ در قصیده‌ی «به یاد وطن» به هنگامی که
نیک دریافته بود شمع وجودش به زودی به خاموشی خواهد گرایید، این قصیده را که
به نام «لزنیه» معروف شد، در وصف طبیعت و به یاد وطن و دوری از یار و دیار ساخته
و از عظمت گذشته‌ی ایران که دیگر خبری از آن نیست، با شوق و حسرت یاد می‌کند.
شاعر هنگام توصیف منظره‌ی جلوه‌ی خورشید از زیر مه و ابر و تاریکی افق، با حسن
تخلصی هنرمندانه به یاد تاریکی و تیره‌روزی ایران می‌افتد و چنین می‌گوید:

گم شد ز نظر آن همه زیبائی و آثار وین حال فرا یاد من آورد وطن را
شد داغ دلم تازه که آورد به یادم تاریکی و بد روزی ایران کهن را
آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت چون خلد برین کرد زمین را و زمن را
آن روز که گودرز، پی دفع عدو کرد گل‌رنگ ز خون پسران دشت پشن را
(همان، ۲۶۸)

نکته‌ی قابل توجه این است که لحن اندوهگنانه و زمزمه‌وار شعر با زمینه‌ی معنایی
آن و احوال درونی شاعر در شعری که موضوع آن شرح دل‌تنگی و غربت شاعر است
تناسب دارد و به لحن بغض‌آلودی که از سر تأسف و حسرت و اندوه برآمده، کمک
می‌کند.

۲. ۳. ۹. دعا

یکی دیگر از کارکردهای تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان بهار، استفاده از نام‌های

شاهنامه‌ای در بخش شریطه و تأیید قصیده‌ی مدحی است. در سال ۱۲۸۶ش. بهار در مدح رکن الدوله، والی خراسان، شعری سرود که ممدوح را به مانند نام جم، ماندگار و جاودانه می‌خواهد:

مر تو را کس نیست مدحت‌خوان به گیتی چون بهار
گرچه اکنون جمله گیتی گشته مدحت‌خوان تو را
تا همی باشد به گیتی نام از افریدون و جم
باد فر و حشمت افزونتر از این و آن تو را
(همان، ۱۸۲)

۳. نتیجه‌گیری

میهن‌دوستی یکی از مضامین اصلی شعر بهار است که به صورت گرایش به تاریخ و تمدن باستانی ایران جلوه می‌کند. قسمت اعظم این گرایش از طریق تلمیحات حماسی شاهنامه مجال بروز می‌یابد و بخشی نیز از طریق تاریخ رسمی و مکتوب. بهار از تاریخ ایران مایه‌ها اندوخته بود و از سر وطن‌دوستی به آن عشق می‌ورزید و در آثار خود از فراز و نشیب ملت خویش بسیار سخن گفت. اشارات کوتاه وی به حوادث دوره‌های گذشته، وسعت دامنه‌ی معرفت او را نسبت به تاریخ ایران نشان می‌دهد. به سبب همین علاقه‌ی آگاهانه به وطن بود که به نیازها و مقتضیات ملت و مملکت خویش به خوبی آشنایی داشت. به پشتوانه‌ی همین آگاهی و آشنایی، بهار در دوره‌های مختلف زندگی با توجه به مواضع مختلفش نسبت به امور اجتماعی و سیاسی، به طرق گوناگون، از تلمیحات شاهنامه‌ای در شعرش بهره می‌گیرد: در اوایل جوانی و گاه نیز به ضرورت، از تصاویر شاهنامه‌ای به منظور مدح سود می‌جوید؛ در دوران مشروطه و دوران استبداد رضاخانی، به منظور برانگیختن روحیات ملی و میهنی و تشویق و تحریک مردم برای تجدید مجد وطن خویش از این تلمیحات بهره می‌برد؛ و در دورانی که بیش‌تر به تحقیق و تدریس مشغول است، با نگاهی حسرت‌آمیز به گذشته می‌نگرد و از افتخارات گذشته‌ی ایران در مقایسه با درماندگی امروز آن با حسرت یاد می‌کند و با ذکر مفاهیمی چون عدالت و... در گذشته و پررنگ کردن آن‌ها، به صورت زیرکانه، خلأ آن‌ها را در جامعه‌ی زمان خودش به تصویر می‌کشد. بیش‌ترین تأثیرهای شاهنامه‌ای در قصاید بهار

به چشم می‌خورد. به جز مدایح، بیش‌ترین بهره‌گیری از تصاویر و مضامین شاهنامه‌ای در اشعاری دیده می‌شود که زمینه‌ی معنایی شعر، مسایل اجتماعی و سیاسی روز است.

یادداشت‌ها

۱. شاهنامه هست بی‌اغراق قرآن عجم رتبه‌ی دانای طوسی، رتبه‌ی پیغمبری (بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۸۰)
- همچنین، ر.ک. بهبهانی، سیمین. (۱۳۷۹). «حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست». فصل‌نامه‌ی کرمان، سال ۱۰، شماره‌ی ۳۷-۳۸، ص ۶۱.
۲. ر.ک. رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۴). فردوسی و شاعران دیگر. تهران: طرح نو. این کتاب شامل مقالاتی درباره‌ی فردوسی و نظامی، فردوسی و سعدی، فردوسی و خواجه، فردوسی و حافظ، و فردوسی و اخوان است؛ اردلان جوان، سیدعلی. (۱۳۶۷). تجلّی شاعرانه‌ی اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی. مشهد: آستان قدس رضوی؛ آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «نکته‌هایی درباره‌ی تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی». فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های ادبی اصفهان. و در شعر معاصران؛ ر.ک. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۲). «شهریار و شاهنامه». مجله‌ی فرهنگ، سال ۱۶، شماره‌های ۲ و ۳، پیاپی ۴۶-۴۷ تابستان و پاییز. صص ۱-۵۳.
۳. برای اطلاعات بیش‌تر، ر.ک. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «کارنامه‌ی شاهنامه‌پژوهی ملک‌الشعراى بهار». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، فروردین، صص ۷۴-۸۳.
۴. ر.ک. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «بهار و تصحیح شاهنامه». ارج‌نامه‌ی ملک‌الشعراء بهار. تألیف و تدوین علی میرانصاری. تهران: میراث مکتوب. صص ۲۸۱-۲۹۵.
۵. وصف را از «طوسی» و اندرز را از «پارسی» عشق را از «سجزی» و هجو از «بیوردی» طلب اولی وصفی حقیقی، دومی پندى دقیق سومى عشقى طبیعى، چارمى هجوى عجب (بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۳۳)
۶. این مقاله در نوبهار هفتگی، در ۱۳۰۱-۱۳۰۲ منتشر شد. برای اطلاعات بیش‌تر در مورد این مقاله، ر.ک. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «کارنامه‌ی شاهنامه‌پژوهی ملک‌الشعراى بهار». ص ۷۶. باید که سال سرایش این قصیده در دیوان، ۱۲۹۹ شمسی ذکر شده است؛ اما از آن‌جا که این قصیده‌ی سی و هشت بیتى پس از نگارش مقاله سروده شده است، صحت تاریخ ذکر شده در دیوان، مورد تردید است.
۷. درباره‌ی این قطعه و دو روایت از آن، ر.ک. شفيعی‌کدکنى، محمدرضا. (۱۳۷۲). مفلس کیمیا فروش. تهران: سخن، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۸. چنان‌که سعدی نیز عبرت‌آموزی از داستان‌های شاهنامه را در شعر معروفش چنین بیان می‌کند:

بس بگردید و بگردد روزگار	دل به دنیا دربندد هوشیار
این‌که در شهنامه‌ها آورده‌اند	رستم و رویینه‌تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک	کز بسی خلق است دنیا یادگار
آنچه دیدی برقرار خود نماند	وین‌چه بینی هم نماند برقرار
نام نیکو گر بماند ز آدمی	به کزو ماند سرای زرنگار

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۲). «شهریار و شاهنامه». *مجله‌ی فرهنگ*، سال ۱۶، شماره‌های ۲ و ۳، پیاپی ۴۶-۴۷، تابستان و پاییز، صص ۱-۵۳.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «کارنامه‌ی شاهنامه‌پژوهی ملک‌الشعرا بهار». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، فروردین، صص ۷۴-۸۳.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «نکته‌هایی درباره‌ی تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی». *فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های ادبی*، شماره‌ی ۴، صص ۷-۳۶.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «بهار و تصحیح شاهنامه». *ارح‌نامه‌ی ملک‌الشعراء بهار*، تألیف و تدوین علی میرانصاری. تهران: میراث مکتوب، صص ۲۸۱-۲۹۵.
- اردلان‌جوان، سیدعلی. (۱۳۶۷). *تجلی شاعرانه‌ی اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۵۱). *بهار و ادب فارسی: مجموعه‌ی یک‌صد مقاله از ملک‌الشعرا بهار*. به کوشش محمد گلبن، با مقدمه‌ی غلامحسین یوسفی، تهران: امیرکبیر، کتاب‌های جیبی: فرانکلین.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۵۷). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران*. ج ۱، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۰). *دیوان*. به کوشش چهارزاد بهار (ویرایش دوم)، تهران: توس.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۵). «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه». *فردوسی‌نامه بهار*، به کوشش محمد گلبن، تهران: سپهر.

- بهبهانی، سیمین. (۱۳۷۹). «حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست». فصل‌نامه‌ی کرمان، سال ۱۰، شماره‌ی ۳۷-۳۸، صص ۶۱-۷۱.
- رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۴). فردوسی و شاعران دیگر. تهران: طرح نو.
- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۲). بهار، محمدتقی ملک‌الشعرا. تهران: طرح نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۸). «فروزانفر و شعر». مجموعه اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر، به اهتمام عنایت‌الله مجیدی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). مفلس کیمیافروش. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۹). «تلفی قدما از وطن». بخارا، فروردین - تیر، شماره‌ی ۷۵، صص ۱۵-۴۵.
- عرفانی، عبدالمجید. (۱۳۳۵). شرح احوال و آثار ملک‌الشعرا محمدتقی بهار، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار، دفتر ۵ و ۶. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- متینی، جلال. (۱۳۶۶). «صدمین سال ولادت بهار». ایران‌نامه، سال ۵، شماره‌ی ۴ (تابستان)، صص ۵۴۹-۵۹۵.
- مولایی، محمدرور. (۱۳۷۹). «این‌که در شهنامه‌ها آورده‌اند». ز دفتر نیشته گه باستان، به کوشش گروه رجال و مفاخر فرهنگی خراسان. مشهد: آستان قدس رضوی.
- میرانصاری، علی. (۱۳۸۵). «دیدگاه‌های مرحوم بهار در تصحیح متون». ارج‌نامه‌ی ملک الشعرا بهار، تألیف و تدوین علی میرانصاری، تهران: میراث مکتوب، صص ۱۵۵-۱۶۳.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۴۱). فرخی سیستانی: بحثی در شرح احوال و روزگار شعر او. مشهد: کتابفروشی باستان.